

## ۱۱ سپتامبر: ریشه‌ها، بازاندیشی‌ها و رهائی ملی ما

(بازخوانی یک گفتگو)

\* بنیادگرائی اسلامی واکنش قهرآمیز مسلمانان افراطی در مقابله با نفوذ فرهنگ و ارزش‌های غربی است. این بنیادگرائی - بصورت جنبشی تمام‌خواه و ایدئولوژیک - چه در حوزه عمل و چه در حوزه عقاید، شباهت‌های فراوانی با توتالیتاریسم و خصوصاً فاشیسم دارد.

\* اسلام - همانند دیگر ادیان و مذاهب - می‌تواند به تلطیف اخلاقی جامعه و تقویت تعاون اجتماعی کمک کند نه اینکه بفکر حکومت و سیاست باشد. تنها در اینصورت است که هم جنبه قدسی دین و هم جایگاه معنوی روحانیت، محترم و محفوظ خواهد ماند.

\* «تمدن اسلامی»، قرن‌هاست که مُرده است و مُردگان، امکان گفتگو ندارند!

*نخستین گامها همواره طنینی پایدار می‌یابند!*

امروزه واژه بنیادگرائی اسلامی در ذهن، تصویری است هولناک از جهالت و تعصب مذهبی، ایمان کور و نفرت آمیخته به تهاجم خشونت بار علیه هر آنچه «غیرخودی» و خارج از حیطه اخلاق و ارزشهای اسلامی است.

شاید برای جهان، ۱۱ سپتامبر و برای ما انقلاب اسلامی، اجتناب‌ناپذیر می‌نمود تا به عمق ویرانگری و تخریب بنیادگرائی اسلامی پی‌بریم. اما در آستانه انقلاب ایران، علی میرفطروس از انگشت شمار روشنفکرانی بود که نسبت به ظهور این پدیده ویرانساز هشدار داد. وی در موج فزاینده اسلامگرائی در انقلاب ۵۷ کوشش علمی و تحقیقی خود را بر کانون اصلی خطر نشانه رفت و توجه خود را روی پایه‌های فکری و آرمان‌های سیاسی - اجتماعی رهبران مذهبی انقلاب متمرکز ساخت. علی میرفطروس در پیگیری این خط فکری به الگوهای آن در صدر اسلام رسید و تلاش نمود تا این همانندی‌ها را در آثار مختلف خویش (بویژه «اسلام شناسی» و «ملاحظات در باره تاریخ ایران») نمودار سازد.

اسلام شناسی (که میرفطروس خود، آنرا «کتاب کوچک اسلام شناسی» می‌نامد) از جمله گامهای نخست و بزرگی بود در مسیر تقدس زدائی و عیان نمودن چهره واقعی حکومت‌های صدر اسلام که تاریخی سرشار از جنگها، خشونت‌ها، خونریزیها و بی‌عدالتی‌ها دارند. امروز فضای فکری و روشنفکری ما، سرشار از تلاشهای ارزشمندی در بررسی و نقد گذشته است و آثار ارزشمندی در بازشناسی اسلام نگاشته می‌شوند، اما طنین نخستین گامهای علی میرفطروس همواره در حافظه تاریخی جامعه ما، پایدار خواهد ماند.

**تلاش** - آقای میرفطروس! ۱۱ سپتامبر، به قیمت جان هزاران انسان تمام شد. هر چند دست بنیادگرایان اسلامی در این واقعه آشکار است، اما بر سر دلائل و ریشه های آن موضعی یگانه وجود ندارد. نشریه تلاش با توجه به اینکه از مدتها پیش تصمیم داشت شماره سپتامبر خود را به واقعه ۱۱ سپتامبر، ریشه ها و پیامدهای آن و بویژه در مورد ایران اختصاص دهد، با توجه به آشنائی با دیدگاههای شما در مورد اسلام گرائی، نقش روشنفکران مذهبی در تحولات ایران و بنیادگرائی اسلامی نمی توانست از نظرات شما در مورد ریشه های فکری حوادثی نظیر ۱۱ سپتامبر صرف نظر نماید. لذا باز هم ما با پرسشهایی نزد شما آمدیم. جهان هنوز در توضیح ریشه ها و دلایل ترور ۱۱ سپتامبر حیران و فاقد زبان مشترکی است. عده ای بر این نظرند که این، واکنشی است در برابر تحمیل یکجانبه و عجولانه ارزشهای دموکراتیک جوامع غربی به جوامع اسلامی. برخی از «ستیز فرهنگها» سخن می گویند و اقدامات خشونت باری نظیر این ترورها را نیز حاصل خشم و دشمنی و بعضاً بغض و کین نسبت به ثروت و قدرت و فرهنگ مدرن در جهان اسلام و بویژه در میان عربها می دانند و عده ای دیگر عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر را ناشی از ناسازگاری، حقارت و احساس یأس انسانهایی می دانند که در اثر مواجهه با دگرگونیهای پرشتاب و بنیادین در راستای مدرنیزاسیون، شاهدند که چگونه ارزشها و سنت های مقدس شان بی اعتبار می شوند و روند میراثی و زوال را می پیمایند. از نظر شما ریشه این کنشهای فاجعه بار را در کجا باید جست؟

**میرفطروس** - بنیادگرائی اسلامی را می توان واکنش قهرآمیز مسلمانان افراطی در مقابله با نفوذ فرهنگ و ارزش های غرب دانست. در واقع با حضور و سلطه استعماری انگلیس و فرانسه (و بعداً آمریکا) در کشورهای عربی، جوامع اسلامی خود را مورد هجوم «اروپای استکباری و مسیحی» احساس کردند، اروپائی که بنظر این مسلمانان، در حال تدارک حملات ویرانگری علیه ارزش های دینی و فرهنگی شان بوده است. با چنین حس و حالتی، جوامع اسلامی خود را مانند قربانیان مظلومی می دیدند، قربانیان مظلومی که در یک حالت مرگ و زندگی، خود را «برحق» می دانستند تا در برابر هجوم ارزش های غربی ایستادگی کنند.

بنیادگرائی اسلامی، اساساً یک ایدئولوژی جهان سومی است و بهمین جهت در کشورهای دموکراتیک و پیشرفته و صنعتی، پایگاهی ندارد. این ایدئولوژی از آغاز قرن بیستم و همزمان با حضور روزافزون کشورهای استعماری غرب در کشورهای مسلمان آشکار شد که در مصر و سوریه بصورت گروه «اخوان المسلمین» و در ایران بصورت گروه «فدائیان اسلام» ظاهر گردید. پیدایش دولت اسرائیل در سرزمین های اشغال شده فلسطین و خصوصاً شکست حقارت بار اعراب از اسرائیل (در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ و اکتبر ۱۹۷۳) و حمایت بیدریغ دولت های غربی از اسرائیل، به کینه و نفرت جوامع اسلامی نسبت به «غرب» بعد دیگری داد و با توجه به نفرت تاریخی مسلمانان نسبت به یهودیان - که از زمان پیغمبر اسلام آغاز شده و در سراسر سوره های قرآن نیز آشکار است(۱). این مسائل، به «جهاد» مسلمانان علیه «غرب استکباری» و «اسرائیل غاصب» مشروعیت دینی و سیاسی داد.

تفسیر واقعه ۱۱ سپتامبر بعنوان «برخورد» یا «جنگ تمدن ها» (که در نظرات پروفیسور ساموئل هانتینگتون

Samuel Huntington ارائه شده) شاید اغراق آمیز باشد چرا که ابتدا باید وجود چیزی بنام «تمدن اسلامی» را احراز کرد تا سپس به علل جنگ و برخورد آن با تمدن غربی پرداخت ... «تمدن اسلامی - اساساً - یک مسئله تاریخی» است و مانند بسیاری از پدیده های تاریخی اینک تنها در افسانه های تاریخی می تواند وجود داشته باشد، بعبارت دیگر: **تمدن اسلامی، قرن ها است که مرده است و مردگان، امکان گفتگو ندارند!**

بنظر من، ریشه فاجعه ۱۱ سپتامبر را باید در تعالیم اسلام جستجو کرد. این، مسئله ای است که متأسفانه در تحلیل های مربوط به فاجعه ۱۱ سپتامبر توجهی به آن نشده است. ببینید! قرآن کتابی است که کلمه «قتال» (کشتن) و اشتقاقیات این کلمه، در آن فراوان تکرار شده است بطوری که می توان آنرا «مانیفست خشونت» نامید. از طرف دیگر: در تاریخ ادیان، پیغمبر اسلام به «پیغمبر مسلح» مشهور است، پیغمبری که بقول علی شریعتی: برای پیشبرد عقایدش می گفت: «یا از سر راه من کنار بروید! یا نابود می شوید!».

فلسفه سیاسی حضرت محمد در این جمله معروف او خلاصه شده که می گفت:

«من آمده ام که درو کنم نه بکارم! بهشت، در زیر سایه شمشیر عربان است.»

در تاریخ ادیان بزرگ جهان، هیچ دینی را نمی توان یافت که مثل اسلام برای پیشبرد تعالیم و اندیشه هایش، اینهمه به تهدید و قتل و ارباب متوسل شده باشد. در واقع، تاریخ رشد و گسترش اسلام را نمی توان فهمید مگر اینکه ابتداء خصلت خشن، تند و مهاجم آنرا بشناسیم.

مسئله دیگر، مفهوم «شهادت»، در اسلام است که نوعی حقانیت دینی و تاریخی به «شهید» می دهد که طی آن، اگر چه فرد (شهید) از زندگی دنیوی دست می شوید، اما با شهادت خویش به «لقالله» نائل می گردد و در «آن دنیا» جاوید می ماند. این چنین است که بقول دکتر شریعتی: «**شهید، قلب تاریخ است**» یا بقول مرتضی مطهری: «**شهید، شمع تاریخ است**» ... اعتقاد به «شهادت»، از خودبیگانگی فرد را دامن می زند و در ارتکاب عمل باعث نوعی «بی حسی اخلاقی» می گردد که طی آن هر عمل و جنایتی «مشروع» می شود، اعتقادی که بی باکی، جسارت و دلیری مجاهدان اسلامی را برمی انگیزد و معمولاً باعث «پیروزی حق بر باطل» می گردد. فاجعه ۱۱ سپتامبر، بارزترین نمونه این اعتقاد و «پیروزی» است!

**بنیادگرایی اسلامی - بصورت جنبشی تمام خواه و ایدئولوژیک - چه در حوزه عمل و چه در حوزه عقاید، شباهت های فراوانی با**

**توتالیتریزم و خصوصاً فاشیسم دارد.** (نگاه کنید به: ملاحظاتی در تاریخ ایران، علی میرفطروس، چاپ چهارم، بخش سوم).

**تلاش:** حتماً خاطرتان هست که در گفتگو با تلاش (شماره ۴) در پاسخ به پرسشی در خصوص گفتگوی تمدن ها گفتید:

«من اصلاً به چیزی بعنوان «تمدن اسلامی» معتقد نیستم، همچنانکه تمدن مسیحی، علوم اسلامی و اقتصاد اسلامی هم بنظرم نادرست می باشند». آیا می توان گفت گروه های بنیادگرای اسلامی که وظیفه خود را دفاع از «فرهنگ و هویت اسلامی» - حتی به قیمت تهاجم و خشونت علیه حاملان فرهنگ مدرن - می دانند در اصل، بازتاب و نتیجه تلاش های روشنفکران اسلامی است که دهه هاست سعی می کنند مشخصه های یک تمدن خیالی را در مقابله با تمدن مدرن ترسیم نمایند؟

**میرفطروس:** بنیادگرایی اسلامی ابتداء خصلتی «روشنفکرانه» و غیرتوده ای داشت و حضور آن، بیشتر در محافل روشنفکری و دانشگاهی احساس می شد، اما چندان نمی توان آنرا «بازتاب و نتیجه تلاش های روشنفکران اسلامی» دانست، بلکه - بتدریج - یعنی با رشد ناموزون و شتابان مناسبات سرمایه داری و ورود ارزش های غربی به جوامع اسلامی، و سیل مهاجرت روستائیان از دهات به حاشیه شهرهای بزرگ، این بنیادگرایی از حالت گروهی و «روشنفکری» به جنبشی گسترده و مردمی بدل گردید. جنبش های اسلامی اگرچه در شهرهای بزرگ ظاهر شدند و «جنبش شهری» بشمار می آیند، اما از نظر اندیشه و ایدئولوژی، حامل اندیشه ها و ارزش های قبیله ای و پیش سرمایه داری هستند. در این ایدئولوژی، «حکومت صدر اسلام» چنان «ایده آلیزه» گردیده که در باور توده های مسلمان، دوران حضرت محمد و ۴ خلیفه «راشدین»، دوران اوج آزادی، عدالت اجتماعی، برابری و برادری بشمار می آید.

مشخصه های این «تمدن خیالی» روان آسیب دیده و روح تحقیر شده مسلمانان را تسکین می داد: فریب بزرگی که انعکاسات فکری آن به جامعه ما نیز کشیده شد بطوری که مثلاً بعضی از روشنفکران ملی - مذهبی ما (مانند دکتر شریعتی) انتشار کتاب «سیر تحول تدریجی قرآن» (نوشته مهندس مهدی بازرگان) را «گشفی همسنگ کشف اسحق نیوتن» دانستند!!!

**تلاش:** به «روشنفکران ملی - مذهبی» اشاره کرده اید، این کلمه روشنفکران ملی - مذهبی واقعاً چقدر می تواند درست باشد؟

**میرفطروس:** کاربرد اصطلاح «ملی - مذهبی» هم مانند بسیاری از کلمات و اصطلاحات سیاسی دیگر (مثل محافظه کار، میانه رو، اصلاح طلب و غیره) دارای ابهام، اشتباه و آشفتگی است. این کلمه «ملی - مذهبی» نشانه همان التقاط فکری و فلسفی روشنفکران ما از مشروطیت تاکنون است. به زعم این دسته از روشنفکران، هویت ملی ما بر دو پایه **ایرانیست** و **اسلامیت** استوار است. خوب! اولین اشکال این «تعریف» اینست که: پس آن میلیون ها ایرانی زرتشتی، ارمنی، کلیمی و آسوری و غیره در کجای این «هویت ملی» جای دارند؟ (می دانیم که مثلاً در طول قرن های سلطه اسلام، زرتشتی ها در حفظ آئین ها و عقاید ملی ما نقش اساسی داشته اند).

از این گذشته، اسلام با اعتقاد به «**أُمَّتٌ**» - اساساً - با هرگونه «**هلیت**» و ملی گرایی مخالف است بهمین جهت است که بسیاری از کشورهای متمدن (مانند مصر و سوریه) با پذیرش اسلام، در **أُمَّتِ اسلامی**، منحل و مضمحل شده اند. در این میان فقط ما - ایرانیان - بودیم که با اسلام به گونه ای خاص و شاید هم رندانه و هنرمندانه برخورد کرده ایم، یعنی بجای آنکه در تمامیت اسلام، ذوب شویم، برخوردی خاص و ایرانی با آن داشته ایم، بعبارت دیگر، در طول تاریخ ایران بعد از اسلام، هویت ملی ما از طریق زبان فارسی و آئین هائی مانند نوروز و مهرگان و جشن سده و غیره تداوم یافت و اسلام (با همه فرقه های متعدد و مخالف و مختلفش) در واقع «تابع» این روند تاریخی بوده است، با توجه به اینکه در طول تاریخ ایران بعد از اسلام، علمای اسلامی ما بیشتر «عرب زده» بودند و ۹۰ درصد آثار و تألیفات این «حضرات» به زبان عربی نوشته شده، **هویت ملی ما جز در زبان فارسی، شعر و عرفان و حماسه ما پایگاه و پناهگاهی نداشت** از این طریق بود که

**حس ملی** ما از گذشته به آینده تداوم یافت. شما این مسئله را در هیچیک از کشورها و ملت های مسلمان دیگر نمی توانید ببینید.

واقعاً این چه «تمدن اسلامی» است که از خودش حتی یک صفحه کتاب نداشت، بزرگترین هنرمندان و نویسندگان و مورخین و متفکرانش، ایرانی هستند و حتی دستور زبان و صرف و نحو این «تمدن اسلامی» را یک نفر ایرانی اندیشمند - بنام سیبویه نحوی - تهیه و تدوین کرده است... در این سال های حکومت اسلامی در ایران، اسلام و روشنفکران ملی - مذهبی ما - در یک موقعیت استثنائی - تمام بضاعت و توان فکری، فلسفی و سیاسی خویش را «عرضه» کرده اند که نتیجه اش: این شکست و شرمساری بزرگ است که روی دست ملت ما باقی گذاشته اند، این شکست و شرمساری - یک بار دیگر - این حقیقت را ثابت می کند که: **جامعه ما تا زمانی که از این صحرای کربلای احساس و اندیشه، از این فلکلور عزا و مرثیه وزاری، از این «دینخونی» و بردگی روحی و از این دور باطل ایدئولوژی اسلام سیاسی بیرون نیاید، نخواهد توانست جایگاه شایسته خود را در جهان شبابان و پیشرفته امروز، بدست آورد.** برای نمونه نگاه کنید به دو کشور هند و پاکستان بعد از استقلال: یکی با تکیه بر یک سیاست غیردینی، به یکی از بزرگترین دموکراسی های جهان بدل شد، اما دیگری (پاکستان) با تکیه بر اسلام و اسلامیت به نمونه ای از استبداد سیاسی، فقر، عقب ماندگی و بنیادگرایی اسلامی... این فرهنگ عزا و شهادت و عاشورا، قرن هاست که انسان ایرانی را دچار «از خود بیگانگی» و **عدم تعادل** کرده است. انسانی که بجای «سر»، همواره با «دل»ش می اندیشد. انسانی که همیشه «آینده» را در نابودی «حال» جستجو کرده است. دوستانی که بعنوان «حفظ ارزش های ثابت و سنت ها» در حفظ و تداوم سلطه اسلام تلاش می کنند، در واقع بی اعتقادی خود را به «اندیشه مدرن، خردگرایی و اصالت فرد» عیان می کنند. من نگرانم که بعضی از روشنفکران مذهبی ما به سبک دکتر علی شریعتی بخواهند یک «شیعه علوی» یا یک «اسلام نبوی» دیگر برای جامعه در حال تحول ایران «اختراع» کنند. در حالیکه مسئله ما - امروز - مسئله «قبض و بسط شریعت» نیست. ما امروز - بیش و پیش از اسلام - باید به **ایوان بیان**دیشیم و آرمان های خیالی تمدن اسلامی را به افسون شدگان اصلی آن (یعنی اعراب مسلمان) واگذار کنیم. آنچه جشن و امید و تلاش و شادخواری و شادزیستن در فرهنگ ایران پیش از اسلام، برای ما ایرانیان، ذخائر ارزشمندی برای رسیدن به یک ایران مدرن، شاد و سرفراز، بشمار می روند.

**تلاش:** ظاهراً این متفکران اسلامی برای «عقلانیت دینی» تلاش می کنند.

**میر فطروس:** بله! اما از استثناءها که بگذریم، بیشتر این متفکران نه برای «عقلانی کردن دین» بلکه برای «دینی کردن عقلانیت» تلاش می کنند. نگرانی من از همین جاست که باز هم با اصطلاحات شبه علمی و جامعه شناسی (مانند ترمودینامیک، آگزستانسیالیسم و غیره) بخواهند برای دین تشریف «علمی» بدوزند. بنظر من، این امر نه به سود اسلام و باورهای اسلامی است و نه به سود تحول و پیشرفت اجتماعی ما است... اسلام - همانند دیگر ادیان و مذاهب - می تواند به تلطیف اخلاقی جامعه و تقویت تعاون اجتماعی کمک کند نه اینکه بفکر حکومت و سیاست باشد. تنها در اینصورت است

که هم جنبهٔ قدسی دین و هم جایگاه معنوی روحانیت، محترم و محفوظ خواهد ماند ...

**تلاش:** بنابراین شما به چیزی بنام «اصلاح طلبان» در ایران معتقد نیستید؟

**میرفطروس:** من، اصلاح طلبان ایران را بیشتر «اصلاح طلبان دینی» می نامم. اصلاح طلبانی که بیشتر «درد اسلام» دارند تا دغدغهٔ ایران، آزادی، پیشرفت و جدائی دین از دولت. به عبارت دیگر: در آراء و عقاید اکثر اصلاح طلبان و روشنفکران ملی - مذهبی ما ایران، آزادی و دموکراسی تنها در پرتو دین و حضور اسلام قابل تصور است (در این باره، من در کتاب «ملاحظات در تاریخ ایران» - با ارائه اسناد و شواهد بسیار بحث کرده ام). این درد و دغدغهٔ اسلام در نزد بعضی از روشنفکران ملی - مذهبی آنچنان قوی است که بقول دکتر علی شریعتی:

«باید یک جنگ آزادیبخش برای خود اسلام آغاز کنیم، که اسلام، آزاد بشود، خود اسلام نجات پیدا کند نه اینکه مسلمان ها نجات پیدا کنند».

در میان اصلاح طلبان ایران، البته کسانی هستند که با آموختن از تجربیات خونین سال های اخیر، معتقد به مدارا، آزادی، دموکراسی و جدائی دین و دولت می باشند، همین «نواندیشان دینی» هستند که در طرح و ترویج «عقلانیت دینی» و جدائی دین از دولت، نقش ارزشمندی دارند ...

www.mirfetros.com

بخشی از کتاب «برخی منظره ها و مناظره های فکری در ایران امروز»

---

۱- این کینه و نفرت حتی در زمان حضرت محمد باعث کشتار دسته جمعی یهودیان «بنی قریظه» و سرانجام، موجب تغییر قیلهٔ مسلمانان از «بیت المقدس» به «بیت الحرام» (مکه) گردید.